۱۲ هزار پرونده از ازدواج مادران ایرانی و اتباع خارجی تکمیل شد

سلمان سامانی، معاون هماهنگی و سخن‌گوی وزارت کشور گفت: از ابتدای ابلاغ آیین‌نامه تعیین تکلیف فرزندان حاصل از ازدواج زنان ایرانی با مردان خارجی، ۱۲ هزار پرونده تکمیل و برای استعلام ارسال شده است. مادران ایرانی مزدوج با مردان غیرایرانی و خانواده‌هایشان همواره نگرانی‌هایی درباره تعیین تکلیف تابعیت فرزندان خود و برخورداری آنان از حقوق شهروندی داشتند.

نرگس

هماسعادتمند
روزنامه‌نگار

چشم‌انتظار

روایتی کوتاه از مادر شهیدی که از عملیات مرصاد تاکنون در خانه‌اش را نبسته‌است

۴ سال پیش بود که درباره‌اش شنیدم و اگر خانه کاه‌گلی‌شان در محله مهرآباد، با پلاکی که شماره ۱۱۰ رویش زنگ زده بود، را نمی‌دیدم، گمان می‌کردم یکی با اغراق دارد برای الفت فیلم نرگس آبیار رقیب می‌سازد. وقتی رسیدیم، اولین چیزی که توی چشمم نشست قرمز بود، قرمز زنگار گرفته، رنگ در نیمه‌بازی که انگار دلش در انتظار دست مردانه‌ای خون شده بود. چند سانتی‌متر جلوتر، آفتاب رنگ از پرده‌ای که پریشانی توی چشم می‌نشست. شبیه جنگل سوخته‌ای بود که آهویی از آن رمیده باشد. پرده را که بالا زدم، حیاط بود، درخت بید بود، شمعدانی کنار پاشویه حوض بود، آسمان بالای سر بود، سیمان ریخته از دیوارها و مورچه‌هایی که شیارها را مثل نخ قرقره ول شده می‌رفتند و می‌آمدند بود اما رنگ نداشتند، مثل «بی‌بی‌فاطمه» که زمینه چارقد سرش سبز بود، پیراهن تنش آبی، دامن و چلوارش گل گلی ولی دلش سیاه بود. سیاه بود که می‌گفت: «حالا ۲۸ ساله نه چشمامه بستُم نه در خانَمه» از زن‌های محله شنیده بودم و باقی اهل محل هم خوب می‌دانستند که «بی‌بی‌فاطمه»، مادر شهید حسین مولوی قلعه‌نو، ۲۸ سال است در خانه‌اش را نبسته حتی شب‌ها، حتی وقتی برای خرید نان و سبزی بیرون می‌زده است، از این هراس که شاید پسر مفقودالأثرش بیاید و در بسته باشد. یکی از زن‌های محله هم می‌گفت چند مرتبه دزد به خانه پیرزن زده است. برای همین، خیلی از همسایه‌ها بارها اصرار کرده‌اند وقتی نیست، در را ببندد و کلیدش را به یکی از آن‌ها بدهد اما اعتماد نمی‌کند. می‌ترسد حسین بیاید، همسایه حواسش نباشد و برود. از بعد عملیات مرصاد تا امروز، بی‌بی هر روز، هر ساعتی که بیکار شده، دم در نشسته و خیره انتهای کوچه را نگاه کرده است. کافی است در این میانه یکی قدبلند، چهارشانه با موی یک‌درمیان مشکی و دست‌های زمخت کشاورزی گذر کند. گره چادر پیچ‌خورده دور کمرش را می‌کشد. ریز می‌شود روی صورت عابر. چند ثانیه بعد، لب‌هایش آرام شکفته می‌شوند اما گل نشده، می‌خشکد. دست‌هایش را چند مرتبه بی‌دلیل توی هوا تکان می‌دهد و مثل قطره بخار روی شیشه، سر می‌خورد کنج دیوار و دوباره انتظار، انتظار، انتظار. آن یک ساعتی که هم‌صحبت بی‌بی بودیم، به قول خودش از همه‌جا گفت و این همه‌جا فقط یک اسم داشت: «حسین» که از لالایی‌خواندن کنار گهواره شروع شد و تا فردای عملیات مرصاد ادامه پیدا کرد. تا اینجای قصه، جایی بین هال خانه و در تکیه داده بود به دیوار و حیاط را می‌پایید. حرف از پیگیری‌های بعد از جنگ را که پیش کشیدیم، «بی‌بی‌فاطمه» وسط گل‌های قالی نشسته بود و داشت به عکس حسین روی تنها طاقچه خانه نگاه می‌کرد و با دست‌های چروکی که رگ‌های آبی‌اش بالا آمده بود، آلبوم ورق می‌زد: «از همین راه آهن با قِطار رفت. دو سال اصلا مرخصی نِیامد. دور روز مانده به آخر خدمتش بود که آمد اما رفت. گفتُم تو که سربازیت تِمام شده بمان. گفت، مِروم بِرای تسویه حساب و برمِگِردُم اما نِیامد. حالا ۲۸ ساله چشمُم به دره تا بِیه. کسی یه ساک یا پلاکم به دستُم نِداده تا آرووم بِگیرُم. برای همی نِمتنُم باور کنم که دِگه نِمیه. دو سال پیش از بنیاد آمدن و گفتن بی‌بی، منتظر نمان. بعد هم یه شاخه گُل توی بهشت رضا(ع) گذاشتن توی قبر و بالاش هم نوشتن: «شهید حسین مولوی قلعه‌نو» ولی مو یه چی تو دلُم هر روز مگه امروز حسین ورمِگرده، زنگ خانه رِ مزنه.» صورت برمی‌گرداند طرف ترک دیوارها: «بِچه‌هام مدام مِگن ای خانه ره بوفروش، برگردِم روستامان اما نمتِنُم دخترجان. مِترسُم حسین بیه و راه‌بلد آدرسمان نِشه. با خودُم عهد کَردُم تکان نخُورُم. بالأخره یا او می‌یه یا مو می‌میرم.»

شهید حسین مولوی قلعه‌نو

تکتم جاوید
کارشناس ارشد روان‌شناسی عمومی

مهربانو

همه روزها برای این مادران «روز مادر» است

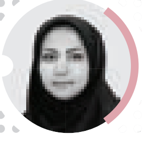

ناامیدی، شوک، اندوه، احساس گناه، خجالت، شرمندگی، افسردگی و ترس تنها بعضی از احساسات رنج‌آوری هستند که با آن‌ها روز و شب می‌گذرانند. مقایسه با دیگران و احساس تنهایی هم دست از سرشان برنمی‌دارد. مادران را می‌گویم اما منظورم یک مادر معمولی نیست، مادرانی که روزی صاحب فرزندی شدند اما به جای خوشحالی، غم دنیا بر دلشان نشست. شبیه رهاشدن در غمی که پایانش معلوم نیست، به یک دلیل: مادر فرزندی شدند که معلولیت دارد.

برای این مادر تفاوت چندانی ندارد که فرزندش معلول ذهنی حرکتی باشد یا ناشنوا یا مبتلا به اختلالی همچون اتیسم. وقتی شبیه بچه‌های دیگر نیست، یعنی او هم قرار نیست مثل مادران دیگر زندگی کند. لذت گذراندن اوقات با فرزند یا دیدن شیرین‌کاری‌هایش و لحظه‌لحظه بزرگ‌شدنش را شاید هرگز تجربه نکند زیرا رنج بیماری و روزهایی که به‌سختی طی می‌شوند برایش دردی جان‌کاه است. گاهی حتی به عمر طولانی فرزند خود نیز شک دارد و تصویر مرگ هرروز مقابل چشمانش است.

فرزند مبتلا به معلولیت نیازهای مراقبتی خاصی دارد که برای مادر که در مقایسه با بقیه، بیشتر با کودک سروکار دارد، منبع استرس است و بر سلامت روانی و سازگاری‌اش تأثیرمی‌گذارد. مادرشدن یعنی یک خوشحالی درونی و آرامشی که باید در وجودت بماند اما چنین مادرانی نه شادند، نه آرام.

احساس گناه یا تقصیری که والدین به‌ویژه مادر با داشتن چنین فرزندی تجربه می‌کند تهدیدی برای سلامت روان خود آن‌هاست و اجازه نمی‌دهد از زندگی‌شان لذت ببرند. احساس گناه با اضطراب درونی همراه است و یکدیگر را تشدید می‌کنند. وقتی احساس گناه شدید باشد، مادر احساس ناامنی و حمایت‌نشدن دارد. همین رفتار نیز رضایت فردی را کاهش می‌دهد. داشتن چنین فرزندی به طور ناخودآگاه روابط اجتماعی این مادران و خانواده‌هایشان را هم محدود می‌کند. از آن سو، هرقدر دامنه ارتباطات بیرونی کمتر شود، احساس درماندگی در همه اعضای خانواده و مادران بیشتر است.

تاکنون بررسی‌ها و پژوهش‌های زیادی روی سلامت روان و آسیب‌های مختلف روحی مادران دارای فرزند معلول یا ناتوان انجام گرفته است تا با شناسایی اختلال‌ها زمینه برای حفظ سلامتی آنان فراهم آید. کیفیت زندگی این مادران به‌شدت پایین‌تر از بقیه است اما متأسفانه چنین مادرانی به مرور زمان به سلامت جسمانی خود هم بی‌توجه می‌شوند چه برسد به سلامت روحی.

وجود تعداد زیادی اختلال روحی به طور پیوسته درگذر سال‌ها باعث فرسودگی روح این مادران می‌شود. اکنون تصور کنید در خانه‌ای بیش از یک فرزند ناتوان و دارای معلولیت وجود داشته باشد. تعدادشان کم نیست. چه بلایی سر روان آن‌ها آمده است؟ اطرافیان اغلب به درمان فرزند یا فرزندان معلول توجه می‌کنند و جز یک مادر فداکار، تصور دیگری از مادرش ندارند. این در حالی است که چنین مادرانی از بدو تولد فرزند، به درمان‌های مشاوره‌ای و روان‌شناختی نیاز دارند. تولد فرزند به‌تنهایی برای والدین استرس‌آور است چه برسد به اینکه فرزند آن چیزی نباشد که توقعش را دارند. درمان‌های روان‌شناختی شاید کمکی به بهبودی فرزند معلول نکند اما کیفیت زندگی مراقبت‌کنندگان را افزایش می‌دهد زیرا آن‌ها هم حق زندگی کردن دارند.

تار و پود گذشته را رج به رج بافتم

گفت‌وگو با معظمه چابکی، برگزیده جشنواره مردمی کارآفرینی معاونت زنان ریاست جمهوری که با احیای هنر فرت‌بافی، برای بیش از ۱۰۰ نفر اشتغال ایجاد کرده است

عکس: ساناز صفایی| شهرآرا

سعیده آل ابراهیم

دلیل گم شدن برخی هنرهای دستی در دهه‌های اخیر که روزگاری نان را به سفره خانواده‌های زیادی می‌برد مشخص نیست هر چند برخی معتقدند واردات کالاهای بی‌هویت و ارزان‌قیمت، تغییر سلیقه، مصرف‌گرایی، خشکسالی و نبود مواد اولیه باعث از بین رفتن صنایعی شده است که نه تنها به اقتصاد داخلی بلکه می‌توانست به صادرات نیز کمک شایانی کند. فرت‌بافی یکی از همین هنرهاست که سال‌ها در ویترین مغازه‌ها کم‌رنگ شد اما به همت افرادی که دل در گرو شهر و دیارشان داشتند، این هنر از دل پستوهای خانه و یادهای خاک‌گرفته خارج شد و نه تنها در کارگاه‌های زنانه دوباره رونق گرفت بلکه به عنوان نمادی از ابریشم و پاکی، با قیمتی ویژه به دیگر کشورها صادر شد. در این بین، معظمه چابکی، بانوی مشهدی، نیز نقش بسزایی در استان خراسان داشت. او با پیشینه‌ای از تحصیل و علم توانست نقطه عطفی در این رشته باشد و با احیای هنری فراموش‌شده و برگزیده شدن در هفتمین دوره برگزاری جشنواره کارآفرینی معاونت زنان ریاست جمهوری، ثابت کند می‌توان به هر آنچه ریشه در خاک دارد تکیه کرد.

نخ‌ها یکی‌یکی پشت سر هم ردیف می‌شوند و با هر بار رفت و آمد ماکو، فشار پا روی پدال‌ها و ضربه آخری که با دستگاه نورد زده می‌شود، نخ‌ها کنار هم چفت و به چادرشب، حوله، شال، بقچه یا ... تبدیل می‌شوند. فرت‌بافی، تُن‌بافی یا همان شَعربافی هنر و به نوعی نساجی سنتی است که قدمت آن به بیش از ۱۵۰ سال می‌رسد و از دیرباز، یکی از صنایع دستی سنتی استان خراسان محسوب می‌شده است. دیر زمانی بود که از آن به عنوان هنری فراموش‌شده یاد می‌کردند، اما طی سال‌های اخیر، احیا و رونق این هنر از تایباد، رشتخوار، تربت حیدریه، کاشمر و ... به گوش می‌رسد. معظمه چابکی پای همه بالا و پایین‌های کار فرت‌بافی ماند و نه‌تنها آن را ادامه داد بلکه روزبه‌روز، هنرهای سنتی دیگری را هم به موازات فرت‌بافی پیش برد و برای ترغیب بیشتر مردم به استفاده از هنرهای قدیمی، سنت و مدرنیته را با هم تلفیق کرد.

جوان است و پرانرژی. این را از همان برخورد اول می‌توان فهمید. دفترش در یک اتاق وصل به خانه، و کارگاهش هم در یکی از طبقات خانه است. چابکی متولد سال ٦٦ در مشهد است اما اصالتش به بیرجند می‌رسد، همان جایی که مادربزرگ او و بیشتر همشهری‌هایش نورد (میله‌ای چوبی یا فلزی که پارچه بافته‌شده را دور آن می‌پیچیدند)، چله یا قنده (تارهای تنیده‌شده را به جلو و عقب می‌راند)، ماکو (وسیله‌ای استوانه‌ای‌شکل که ماسوره در آن قرار می‌گیرد) و ... در خانه‌هایشان پیدا می‌شد. فرت‌بافی حرفه آبا و اجدادی‌شان بود. «طبق پیشینه تاریخی، اولین بار شروع این کار در خراسان و بعد در قاسم‌آباد شمال انجام می‌شده است. پس از آن نیز در نقاط دیگر کشور تا اندازه‌ای همه‌گیر شده است. در اصطلاح بیرجندی، به این هنر دوک‌رسی (دوک ریسان) می‌گفتند. خودشان مزارع پنبه داشتند و نخ پنبه و پشم را می‌ریسیدند. با مواد طبیعی مانند پوست انار، گردو یا بنه کوهی آن‌ها را رنگ می‌کردند و به پارچه‌های مختلف تبدیل می‌کردند.»

سال‌های بعد، دام‌ها و مزارع پنبه در بیرجند به دلیل خشک‌سالی از بین می‌روند. به همین دلیل، آن‌ها دیگر مواد اولیه‌ای نداشتند تا فرت‌بافی را ادامه دهند. از آن پس، نورد و ماکوها در گوشه خانه‌هایشان خاک خورد و هر بار که آن‌ها را می‌دیدند، داغ دلشان تازه می‌شد. به همین دلیل، تاب نیاوردند و همه ابزار چوبی فرت‌بافی‌شان را به جای هیزم به دل آتش سپردند. «تنها کسی که این وسایل را نگه داشته بود، مادربزرگم بود. البته کسانی هم بودند که از این ابزار به عنوان الوار استفاده کردند و هنوز هم در سقف آلونک‌های قدیمی روستاهای سبزوار و طبس، شانه‌های تیغی یا نورد به چشم می‌خورد زیرا این وسایل چوب محکمی داشتند.»

اولین درآمدزایی در دوران راهنمایی

اولین درآمدزایی او در دوران راهنمایی بود. قدرت بیان خوبی داشت. از همین مزیت استفاده کرد و به هم‌کلاسی‌هایش تدریس خصوصی می‌کرد. «اولین درآمدم زمانی بود که به ۳ نفر از همکلاسی‌هایم درس یاد دادم و بعد از اینکه نمره‌های امتحان آمد، آن‌ها برایم نقاشی کشیدند و پول جمع کردند. بعد از آن، در مسابقات شنا مقام آوردم و پدر و مادرم با همان دستمزدی که به دست آورده بودم، برایم یک حوله حمام دست‌باف خریدند.»

اطلاعاتی که از این هنر دارد آن‌قدر ریز و کامل است که نمی‌توان آن را فقط نتیجه انتقال نسل‌به‌نسل این هنر دانست، بلکه علاقه هم در آن دخیل بوده است. اگر در وجود چابکی رغبتی به این هنر نبود، هیچ‌وقت به این اندازه تحقیق نمی‌کرد تا چم و خم کار را از بر شود. علاوه بر این، عطای رشته‌ای را که در آن تحصیلات آکادمیک داشت به لغایش بخشید. «از کودکی خیلی دوست داشتم مهندسی پزشکی بخوانم زیرا به ساخت دست و پای مصنوعی علاقه‌مند بودم، اما در دانشگاه برق خواندم و بعد از آن، کارهای پروژه‌ای و حق‌التدریسی انجام می‌دادم. من ارشد برق گرفتم اما به اندازه دکتری در رشته فرت‌بافی تحقیق و مطالعه کرده بودم.»

از همان کودکی آدم فعالی بود. با اینکه فرزند چهارم و البته دختر کوچک خانواده محسوب می‌شد، همیشه پدر، مادر، خواهر و برادرهایش از او شاکی بودند. به قول خودش، به این دلیل که سرش به کار خودش نبود و همیشه دوست داشت مدیریت و رهبری کند. وارد دانشگاه که شد، به فکر راه‌اندازی یک بوتیک افتاد. در خانواده‌ای بزرگ شده بود که بازاری نبودند و مطرح کردن چنین پیشنهادی فایده‌ای جز مخالفت نداشت. «اگر سراغ پیشینه بیرجندی‌ها بروید، بیشتری‌ها صنعتگرند. به همین دلیل، اوضاع اقتصادی خانواده ما هم خوب بود و با این کار مخالفت می‌کردند. حرفشان این بود که چه چیزی کم داری که می‌خواهی خودت را به دردسر بیندازی یا اینکه این‌قدر درس خواندی تا در رشته برق که سخت هم هست قبول شوی و حالا پارچه‌فروشی کنی؟»

۳ ماه اعتصاب غذا برای راه‌اندازی شغل دلخواه

او در هدفش مصمم‌تر از این حرف‌ها بود. می‌دانست چه می‌خواهد. به همین دلیل، برای متقاعد کردن خانواده، ۳ ماه اعتصاب غذا کرد. در نهایت، پدربزرگش پادرمیانی کرد و آن‌ها هم به این امید قبول کردند که بعد از چند ماه کار، خسته شود. «با همان پس‌اندازی که از تدریس خصوصی و کارهایم داشتم که ۱۰ میلیون تومان بود، سال ۹۰ بوتیک را در یک طبقه از خانه‌مان راه انداختم و اسم آن را بوتیک آرامش گذاشتم. در واقع، کارمان خیاطی و فروش بود و با ۵ نیروی کار شروع کردیم. از تکه‌پارچه‌های دورریز، مانتوهایی می‌دوختیم که به‌هیچ‌وجه فلز و پلاستیک در آن به کار نرفته بود و در کنار آن، اجناس خارجی یا دوخت تهران هم می‌فروختیم. هرچه محصول داشتیم فامیل‌ها در همان ماه اول خریداری کردند، در صورتی که پیش‌بینی خودم این بود که آن محصولات را در ۶ ماه بفروشیم. آن موقع دکور خاصی نداشتیم. به یاد دارم که با لوله‌های آب رگال درست کردیم و از کاورهای قدیمی استفاده می‌کردیم. با هر پولی که از فروش برمی‌گشت، ویترین یا وسایل بیشتری برای کار می‌خریدم.»

زمانی که بوتیک را به راه انداخت، دانشجوی ترم اول کارشناسی بود، اما انگیزه زیادی داشت و هرچند گاهی درباره کارش بازخوردهای منفی دریافت می‌کرد یا مسخره‌اش می‌کردند، اهمیتی نمی‌داد و مطمئن بود که این کار جواب می‌دهد. به همین دلیل، بی‌هراس، قدم‌های بزرگی برمی‌داشت. «آن زمان از هزینه شخصی به تعدادی از خانم‌ها وام می‌دادم تا چرخ خیاطی بخرند و در خانه‌های خودشان کار کنند. در ۶ ماه یا یک سال اول کارشان، پول چرخ خیاطی را به ما برمی‌گرداندند و بعد از آن درآمد بیشتری برای خودشان داشتند. حالا خیلی از این خانم‌ها کارگاه‌های به‌روزی دارند و همین من را خوشحال می‌کند.»

روحیه کار مشارکتی و راه‌اندازی مشاغل خانگی

چابکی پیش از اینکه وارد کار شود، با پارچه‌بافی آشنا بود و بعد از اینکه در کار بوتیک موفق بود، تصمیم گرفت به هنرهای سنتی و دست‌دوز بیشتر بها بدهد. تا جایی که امکان داشت، از کسانی که در این حرفه مویشان را سپید کرده بودند کار یاد گرفت. «از سال ۹۶، از سوی جهاددانشگاهی، پیشنهاد راه‌اندازی مشاغل خانگی داده شد. من هم روحیه کار مشارکتی را داشتم و به قول معروف، کار گروهی در خونم بود. به همین دلیل، وارد مجموعه شدم. سال ۹۸ نیز با پشتیبانی جهاددانشگاهی، شبکه ملی دست‌بافته‌ها را به راه انداختیم.»

شبکه ملی دست‌بافته‌ها به این معناست که در هر شهرستان و روستایی که یک بافنده مشغول فرت‌بافی باشد، به نوعی با برندی که چابکی به ثبت رسانده است در ارتباط است. ضمن اینکه براساس ایده او، به جای اینکه پارچه‌های بافته‌شده تنها به حوله تبدیل شوند، به انواع و اقسام پوشاک و اجناس دیگر تبدیل شدند. «هم‌اکنون ۱۰۰ نیرو با این مجموعه کار می‌کنند که ۶۰ نفر از این تعداد، زن سرپرست خانوار هستند. ضمن اینکه حدود ۲۰۰ یا ۳۰۰ نیروی کار دیگر نیز در گردش هستند. کارگاه خیریه کال زرکش و کارگاه آموزش هنری تار و پود برای آموزش به افراد در نظر گرفته شده است و افرادی که مایل به ادامه کار و بافت هستند، کار را در منزل انجام می‌دهند. گهگاه نیز در محله‌های کم‌برخوردار یک تا ۳ دوره آموزش برگزار می‌کنیم.»

تولید ۱۰۰۰ نمونه محصول فرت‌بافی در ۳ سال

او برند «شیک‌شو» را ثبت کرد و از همان ابتدا هم به دنبال نوآوری و خلاقیت در هنر سنتی بود. می‌خواست با تلفیق مدرنیته و سبک‌های جدید، ذائقه مخاطب را به سمت دست‌بافته‌ها متمایل کند، کاری که به گفته خودش، قبل از این چندان انجام نمی‌شد و حوله‌های جیبی، حمام و استخری را در سایزهای مختلف می‌بافتند. تنها ابتکاری هم که در این کار به خرج می‌دادند این بود که پارچه‌های حوله‌ای را کنار هم می‌دوختند و به روب‌دوشامبر تبدیل می‌کردند. «اما حالا به‌جرئت می‌توانم بگویم در ۳ سال گذشته، بیش از ۱۰۰۰ نمونه محصول فرت‌بافی تولید کرده‌ایم. حتی کوچک‌ترین چیز مانند گل‌سر را بافتیم و جدا از آن، از سوزن‌دوزی، پته‌دوزی و هر کاری که بشود با این پارچه‌ها انجام داد دریغ نمی‌کنیم.»

رشته دانشگاهی‌اش (مهندسی برق) با کاری که انجام می‌داد (هنر فرت‌بافی) ارتباطی نداشت و حتی به‌ظاهر مانند شمال و جنوب از هم دور بودند، اما چابکی به دنبال حلقه وصلی بین این ۲ بود. حتی فکر ساخت یک ماکوی دینامی به ذهنش رسیده بود زیرا در فرت‌بافی عرض پارچه ۶۰ و در نهایت ۹۰ سانتی‌متر است و به دلیل رفت و برگشت ماکو، دست، کتف و گردن بافنده آسیب می‌دید. البته این کار به دلیل مشغله‌ها ممکن نشد، اما دست‌کم در ذهنش بین این ۲ رشته نقطه‌ای برای تلاقی پیدا کرد.

کارگاهی که در خانه‌اش دارد کوچک نیست، اما حجم زیاد هنرهایی که با دست زنان سرپرست خانوار خلق شده است آن‌قدر هست که فضای زیادی برای رفت‌وآمد نیست و هر طرف که سر برمی‌گردانی، یک دست‌بافته با طرح و رنگی متفاوت می‌بینی. فرت‌بافی، پته‌دوزی، سوخته‌کاری، بخارادوزی، درویش‌دوزی، نقاشی روی پارچه، خیاطی سنتی، نواربافی، سوزن‌دوزی، جعبه‌های چوبی و ... همه آثاری هستند که تولید می‌کنند. فکر می‌کنم چنین زنانی مصداق بارز بانوانی هستند که از هر انگشتشان یک هنر می‌بارد.

او برای فروش این هنرها، می‌توان گفت دست رد به سینه هیچ نمایشگاهی نمی‌زند زیرا معتقد است حتی فروش یک دست‌بافته کوچک هم می‌تواند به زنده ماندن این هنر کمک کند و نوعی تبلیغ به حساب بیاید. سال گذشته حوالی ماه‌های دی و بهمن بود که تعداد بسیاری از محصولات را برای ۵ نمایشگاه پیش رویشان آماده کرده بودند، اما کرونا همه کاسه کوزه‌ها را به هم ریخت. «فکرش را بکنید. شبانه‌روزی کار کرده بودیم تا به نمایشگاه‌ها برسیم، اما کرونا همه آن‌ها را تعطیل کرد. ما مانده بودیم با حجم زیادی از محصولات بسته‌بندی‌شده و بافنده‌هایی که توقع داشتند حقوقشان پرداخت شود. شرایط بدی بود و خیلی ناراحت بودم. مدام فکرم مشغول بود تا اینکه این فکر به ذهنم رسید که از این پارچه‌ها ماسک تولید کنیم.»

تولید ۱۲۰۰۰ ماسک در یک ماه

هنوز به یاد دارد که آخر شب ایده تولید ماسک به ذهنش رسید و تا پاسی از شب با یکی از دوزنده‌ها در تماس بود تا توانستند یک الگوی خوب را روی پارچه‌های موجود ایجاد کنند. فردای آن روز از خانم‌ها خواست همه پارچه‌ها را به ماسک تبدیل کنند و از طرف دیگر، جهاددانشگاهی تهران، طالب خرید این ماسک‌ها شد. «در عرض یک ماه، ۱۲ هزار ماسک پارچه‌ای و پنبه‌ای تولید کردیم. بعد از ارسال به تهران، به جای پرداخت هزینه‌ها، به ما گفتند می‌توانیم در ازای این کار وام بگیریم یا مجوزی به ما دهند، اما ما به پول نیاز داشتیم و بافنده‌ها حقوقشان را می‌خواستند.»

تنها کاری که از دستش برآمد این بود که ماسک‌ها را پس بگیرد تا جور دیگری آن‌ها را به پول تبدیل کند. در این رفت‌وبرگشت‌ها زمان گذشته بود. هشتم فروردین بود. تعداد زیادی ماسک روی دستشان تلنبار شده بود، اما پولی نداشتند. «همه پس‌انداز خود و خانواده‌ام تمام شده بود. زمین گیر شده بودیم، اما بالأخره با غصه‌خوردن کاری از پیش نمی‌بردیم. از این اداره به آن اداره رفتم تا مجوز بگیرم و دانشگاه علوم‌پزشکی ماسک‌های تولیدشده را برای استریل‌شدن در دستگاه اتوکلاو قرار دهد. بالأخره بعد از پیگیری‌ها این کار انجام شد.»

او ماسک‌ها را در یک جعبه می‌گذاشت، اداره به اداره می‌رفت و حتی آن‌ها را دانه‌ای می‌فروخت. ماسک‌ها را وارد بازار کردند. حتی کارخانه‌ها هم از این ماسک‌ها خریداری کردند و یک نیکوکار ۲۰۰۰ ماسک خرید. می‌شود گفت کارشان دوباره با ماسک سرپا شد. «بعد از این ماجرا، تولید ماسک را متوقف کردیم زیرا کشتی به گل‌نشسته‌مان نجات یافت و به مسیر ادامه داد. ضمن اینکه هنوز ۲۰۰۰ تا ماسک باقی مانده است و در صورت ثبت سفارش، دوباره تولید می‌کنیم.»

چابکی به دلیل تولید ماسک‌ها، به عنوان کارآفرین کرونایی در استان و کارآفرین برتر در حوزه تولید ماسک در جهاددانشگاهی انتخاب شد. البته در به دست آوردن افتخارات به این‌ها بسنده نمی‌کند و در جشنواره کارآفرینی کشوری نیز با رأی مردم به عنوان نفر هفتم برگزیده شد. شاید رمز این موفقیت در خودباوری او باشد. هدفش ادامه مسیر، تبدیل و تولید هر چیزی بود که به زنده‌ماندن هنر کمک می‌کند. علاوه بر این، برای هدفی که دارد مایه می‌گذارد. به گفته خودش، گاهی تا ۲۰ ساعت در روز کار می‌کند، تا زمانی که جان داشته باشد و بیهوش نشود.

فرت‌بافی مختص زنان نیست

او معتقد است فرت‌بافی هنری مختص زنان نیست، بلکه مردان هم در این هنر مشغول به کارند. ضمن اینکه مردان به لحاظ فیزیکی، بهتر می‌توانند پارچه‌های با عرض بالا را ببافند به این علت که ضرب دست بیشتری دارند. «در همین کارگاه، یک پسر بافنده دوازده‌ساله داریم که کارش هم خیلی خوب است. از طرف دیگر، با مجموعه خیریه معلولان توس همکاری می‌کنیم که بیشتر افراد آنجا مرد هستند و فرت‌بافی هم انجام می‌دهند.»

مردم با هنر سنتی آشتی کنند

چابکی زمانی که به دنبال تحقیق و مطالعه در حوزه فرت‌بافی بود، متوجه شد هیچ کتابی درباره هنر پارچه‌بافی سنتی وجود ندارد. به همین دلیل، این روزها خودش دست‌به‌کار شده و کتابی دراین‌باره نوشته است که در مرحله نگارش نهایی قرار دارد. «از مردم می‌خواهم با هنرهای سنتی آشتی کنند و از آن‌ها استقبال کنند زیرا هر یک قدم کوچک در خرید و حمایت از کارهای دستی و هنری که نیاز روزمره آن‌ها هم هست، کمک قشری بزرگ از جامعه است که باید زیر چتر مشاغل خانگی باشند.»

هم‌اکنون ۱۰۰ نیرو با این مجموعه کار می‌کنند که ۶۰ نفر از این تعداد، زن سرپرست خانوار هستند. ضمن اینکه حدود ۲۰۰ یا ۳۰۰ نیروی کار دیگر نیز در گردش هستند. کارگاه خیریه کال زرکش و کارگاه آموزش هنری تار و پود برای آموزش به افراد در نظر گرفته شده است و افرادی که مایل به ادامه کار و بافت هستند، کار را در منزل انجام می‌دهند

شهرداد

پاسخ به پرسش‌های حقوقی بانوان

زهرا شوشتری
کارشناس حقوق

از ابتدای آذرماه به پرسش‌های حقوقی مخاطبان عزیز که از طریق پیامک یا تلفن ثبت شده باشد پاسخ داده می‌شود. مخاطبان گرامی می‌توانند برای اطلاع بیشتر، با روابط عمومی شهرآرا به شماره ۳۷۲۸۸۸۸۱ تماس بگیرند یا به شماره پیامک ۳۰۰۰۷۲۸۹ پیام دهند.

۴۶ سال دارم و یک سال است به علت متارکه، سرپرستی فرزندم به طور کامل با بنده است. ۲۰ سال سابقه بیمه تأمین اجتماعی دارم (اضافه‌کاری ندارم). می‌خواهم بدانم در چه صورت می‌توانم با این سابقه با حقوق بیشتری بازنشسته شوم.

خانم‌ها با رسیدن به چهل‌ودوسالگی و با داشتن ۲۰ سال سابقه بیمه می‌توانند بازنشسته شوند. البته با ۲۰ سال سابقه بیمه، مستمری بازنشستگی هم معادل ۲۰ روز کاری محاسبه می‌شود. برای بازنشسته شدن درخواست خود را به کارفرما ارائه دهید. در صورتی که کارفرما موافقت نکرد، می‌توانید به سازمان تأمین اجتماعی مراجعه کنید.

با همسر سابق شوهرم بگومگوی پیامکی داشتیم. ایشان خیلی به من توهین کرد. من هم از قول دختر دەساله‌شان که با من صحبت‌هایی درباره مادرش کرده بود و صحبت‌های خوبی نبود به ایشان تذکر دادم ولی ایشان از عصبانیت من سوءاستفاده، و شکایت کرده‌است. می‌گوید باید حرف‌هایی را که زده‌ام ثابت کنم. خواستم ببینم باید چه‌کار کنم. درضمن، برای اثبات حرف‌هایم که دخترشان گفته است شاهد هم دارم. لطفا راهنمایی کنید.

توهین از نظر قانون، عبارت است از هر رفتاری که باعث شود حیثیت یک فرد در نظر افراد متعارف و معمولی خدشه‌دار شود و لطمه ببیند. با توجه به اینکه توهین از ناحیه شما با قصد و اراده خودتان انجام شده، بنابر این عنصر معنوی جرم محقق شده است.

پسرم ۱۳ ماهش است اما چون نامش سخت تلفظ می‌شود، چندین بار مورد تمسخر قرار گرفته است. می‌خواستم بدانم چگونه می‌توانم نامش را تغییر بدهم.

مطابق ماده ۲۰ قانون ثبت احوال، انتخاب نام‌هایی که موجب هتک حیثیت مقدسات اسلامی می‌شود و هم‌چنین انتخاب عناوین و القاب و نام‌هایی زننده و مستهجن یا نامتناسب با جنس باشد ممنوع است و قانون تغییر آن‌ها را جایز دانسته است. می‌توانید ابتدا به شورای ثبت احوال مراجعه کنید و درخواست تغییر نام دهید. در مرحله بعد، در صورتی که شورای ثبت احوال قبول نکرد، به دادگاه مراجعه کنید و دادخواست بدهید.

مهریه‌ای که پول باشد به نرخ روز -به فرض یک میلیون- چقدر می‌شود و اینکه چرا به زنی که خود قصد جدایی دارد مهریه تعلق می‌گیرد؟

بانک مرکزی موظف است برای محاسبه میزان مهریه به وجه رایج، سالانه شاخص بهای کالاها و خدمات مصرفی را به قوه قضائیه اعلام کند و کسی که قصد محاسبه مهریه را دارد، با استفاده از این شاخص و فرمول خاص آن، نرخ روز مهریه را به دست آورد. در فرض سؤال، با توجه به اینکه سال انعقاد عقد و سال درخواست مطالبه مهریه مشخص نیست، امکان محاسبه وجود ندارد. اگر مرد با طلاق مخالفت کند و زن از طریق اثبات عسر و حرج یا اثبات یکی از موارد دوازده‌گانه شروط ضمن عقد نکاح حکم طلاق را اخذ کند، علاوه بر طلاق، مهریه را هم می‌تواند وصول کند.

خانمی که وارث ندارد می‌تواند دارایی خود را به نام کسی به فرض فرزند خواهر یا برادرش کند؟ اگر ملک باشد، باید در محضر ثبت شود؟ حساب بانکی چطور؟

تا زمانی که فرد حیات دارد می‌تواند هر تصمیمی درباره اموال خود بگیرد اعم از خرید و فروش، صلح، بخشش و ... و زمانی که فرد فوت کند، ورثه فقط فرزندان و همسر او نیستند. ۳ طبقه وارث داریم که از میت ارث می‌برند: اول پدر و مادر و فرزندان، دوم برادران و خواهران و پدربزرگ و مادربزرگ میت، و طبقه سوم عمو، عمه، خاله و دایی و به‌ترتیب فرزندان آن‌ها هستند که ارث می‌برند. اگر کسی هیچ وارثی نداشت، اموال او به ولی فقیه می‌رسد.

هنگامه

نفیسه زمانی
کارشناس ارشد پژوهش هنر

دختران شاه یمن و همسری پسران فریدون

نگاهی کوتاه به زنان در شاهنامه

فریدون ایران را از دست ضحاک نجات داد و با دختران جمشید ازدواج کرد. صاحب ۳ پسر شد به نام‌های ایرج، سلم و تور. چون زمان ازدواج آنان رسید، جندل، از بزرگان دربار، را فرا خواند و به وی امر کرد ۳ دختر از بزرگ‌زادگان برای این ۳ پسر انتخاب کند. شاه یمن ۳ دختر داشت ماه‌چهره که خبر نیک‌نامی آنان به جندل رسیده بود. جندل به دربار پادشاه یمن رفت و خواسته فریدون را بازگفت.

کجا از پس پرده پوشیده‌روی
سه پاکیزه داری تو ای نام‌جوی

شاه دل‌بسته دخترانش بود و از طرفی ترسی از فریدون در دل داشت. چاره اندیشید و سرانجام پیغامی به فریدون داد که سر تعظیم به خواسته شما فرود می‌آورم اما باید پسرانت را از نزدیک ملاقات کنم. فریدون پسران را فرا خواند و به آنان گفت چون پای به دربار شاه یمن بگذارید، شما را بیازماید. شاه یمن دخترانش را به گونه‌ای کنار شما قرار می‌دهد که بزرگ‌ترین کنار کم‌سن‌ترین شما، میانه در کنار میانه شما و کوچک‌ترین در کنار بزرگ‌ترین شما قرار بگیرد و از شما خواهد که حدس بزنید کدام بزرگ‌تر، میانه و کوچک‌تر است. پسران عازم دیدار دختران شاه یمن شدند.

به دیدار هر سه چو تابنده ماه
نشایست کردن بدیشان نگاه

همان شد که فریدون گفته بود و پسران طبق سخن پدر عمل کردند و در آزمایش شاه یمن پیروز شدند. شاه به وصلت رضایت داد و دختران به رسم بزرگان، به ایران آمدند و فریدون نام آنان را برگرداند.

زن سلم را کرد نام آرزوی
زن تور را ماه آزاده‌خوی
زن ایرج نیک‌پی را سهی
کجا بد به خوبی سهیلی رهی

دختر ایرج

فریدون سرزمین خود را میان پسران تقسیم کرد و ایران را به ایرج بخشید. کینه‌توزی دیگر پسرانش به ایرج شعله‌ور شد و سرنوشت چنین رقم خورد که ایرج با کینه برادران به قتل رسید. ایرج همسری داشت به نام ماه‌آفرید که از وی باردار بود. فریدون را این امید در دل افتاد که نوه‌اش پسر شود و جای ایرج را بگیرد اما ...

چو هنگامه زادن آمد پدید
یکی دختر آمد ز ماه‌آفرید

نوزاد ماه‌رویی بود که به ایرج شباهت زیادی داشت. فریدون مهر دختر در دل پرورش داد. کودک بزرگ شد و هنگام شوی کردن وی فرا رسید. رخش همچون ستاره‌ای درخشنده و تابان، و قلبش پر از مهربانی و عطوفت بود. پشنگ را که نژاد پهلوانی داشت به همسری دختر ایرج برگزیدند. از وصلت دختر ایرج با پشنگ، پسری متولد شد.

یکی پور زاد آن هنرمند ماه
چگونه سزاوار تخت و کلاه

نوزاد را نزد فریدون بردند و او بر درگاه خداوند شکرگزاری کرد. آرزو کرد کاش بینایی رفته‌اش بازگردد تا فرزند دختر ایرج را ببیند. آنگاه خداوند دوباره بینایی را به وی عطا کرد. پس به چهره نوزاد نگاه کرد. گویی ایرج خود را زنده می‌دید. شادی‌اش دوچندان شد. او را منوچهر نامید و به شیوه بزرگان، رسم زندگی به وی آموختند.

---

۷۵ درصد مشاغل خانگی در اختیار زنان است

به نقل از ایرنا، معصومه ابتکار معاون رئیس جمهور در امور زنان و خانواده با بیان اینکه ۷۵ درصد مشاغل خانگی در اختیار زنان است گفت: استانداردسازی مشاغل و محصولات خانگی علاوه بر تشویق و اشتغال‌زایی، مسیر انطباق نقش مادری و اشتغال را هموار می‌کند.